

مقدمه

ساموئل گرین بنجامین، اولین سفیر آمریکا در ایران در زمان ناصرالدین شاه، در کتابش درباره‌ی زنان ایرانی می‌نویسد «اگر عجولانه قضاوت و نتیجه‌گیری شود که زنان ایران عقب‌افتاده، بی‌اطلاع و نادان هستند، اشتباه محض است، آن‌ها گرچه تحصیل‌کرده و آشنا به تمدن غربی نیستند ولی به هیچ وجه کودن و احمق هم نیستند و در امور اجتماعی و سیاسی کشور نفوذ دارند و در پشت پرده خیلی کارها با مشارکت و مساعی آن‌ها می‌گذرد. فقط نفوذ زنان ایران آشکار و ظاهر نیست و خارجی‌ها در نظر اول به آسانی از آن مطلع نمی‌شوند. مثلی است معروف که می‌گویند «از صاحب قدرت نباید ترسید، بلکه از عواملی که این صاحب قدرت را تحریک می‌کنند و پشت سر او هستند باید وحشت داشت.» در ایران وضع چنین است و زنان در دربار و مواضع قدرت نقش مؤثر ولی پشت پرده را دارند. گذشته از این،

استعدادهای بسیاری در اندرون‌ها و داخل حرمسراها وجود دارد: زنانی که در موسیقی، شعر، نقاشی، قلاب‌دوزی و در عین حال سیاست و دیپلماسی به مرحله‌ی استادی رسیده‌اند. سیاست‌بازی، انتریک و اعمال نفوذ در ایران به مقدار زیاد، بستگی به نقشی دارد که زنان در آن بازی می‌کنند.»

تصویر ما از زنان دوره‌ی قاجار چیست؟ زنانی که از کمترین میزان آزادی‌های اجتماعی برخوردار بودند، در شمارش فرزندان خانواده هم به حساب نمی‌آمدند، سوادآموزی برایشان حرام بود و نمی‌توانستند بدون محارم سفر کنند. اما پژوهش‌های انجام شده درباره‌ی زندگی زنان و چگونگی حضور آن‌ها در آن دوره، نشان می‌دهد، زنان آن‌قدر جامعه‌گریز نبوده‌اند و برای کسب هویت مستقل با حفظ حرمت و شرافت خود تلاش‌های بسیار کرده‌اند. حتی در جریان‌های سیاسی همگام و گاه جلوتر از مردان به پا خاسته‌اند. شورش زنان در بلوای نان در دوره‌ی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نمونه‌ی روشنی از آگاهی و حضور زنان در جامعه است. این نوع حرکت‌ها فقط خاص زنان طبقه‌ی متوسط و پایین جامعه‌ی ایران نبود. زنان درباری نیز با تمام محدودیت‌ها قدم‌های مثبت و مهمی برای بهبود وضعیت زنان برداشته‌اند. بعضی شاهزاده خانم‌های قاجار علاوه بر داشتن سواد، با نویسندگی هم آشنایی داشته و آثار ارزشمندی به جای گذاشته‌اند.

جسارت زنان دوره‌ی قاجار اعم از عامی و درباری وقتی خودش را نشان می‌دهد که می‌فهمیم بعضی از این زنان خلاف عرف جامعه، مستقل و بدون همسراهی سفرهای دور و دراز شده‌اند. این‌که زنی بدون محارم سفری یک‌ساله را آغاز کند و رهبری خدمه و همراهانش را به دست گیرد، موضوعی نبوده که مردان دوره‌ی قاجار با آن به آسانی کنار بیایند. این زنان

جسور نه تنها به سفر رفته‌اند، بلکه به کاری مهم تردست زده‌اند: روزنامه‌ی سفر یا سفرنامه نوشته‌اند.

سفرنامه‌های زنان معمولاً با خاطره‌نگاری همراه است. بسیار پیش می‌آید هنگام شرح ماجرای عبور از شهری، اتفاقی در گذشته‌ی دور را به یاد آورده و بازگو می‌کنند که گاه دردآور و گاه باعث دلشادی است. شاید بتوان گفت روزنامه‌نویسی‌ها برای زنان باسواد درباری مجالی برای بروز احساسات و اندیشه‌های پنهان بدون شرم و نگرانی بوده است. آنان طنزهای، شکوه‌ها، دشمنی‌ها، دلتنگی‌ها، حسرت‌ها و آرزوهای برباد رفته و یارازهای پشت دیوارهای حرمسراها را چنان در قالب واژگانی ساده و گاه آمیخته با طنز بیان می‌کنند که باورش سخت به نظر می‌رسد. در بیان حوادث سفر نیز چنان دقیق‌اند که مخاطب گمان می‌کند لحظه به لحظه‌ی سفر همراهشان بوده است. از همین روست که سفرنامه‌های زنان قاجار را می‌توان منابعی معتبر و کامل برای بررسی شرایط زندگی اجتماعی زنان ایرانی در یکی از تلخ‌ترین دوران تاریخ ایران دانست.

سفرنامه‌نویسی در ایران سابقه‌ی طولانی دارد اما از دوران صفویه یادداشت‌ها و وقایع‌نویسی‌ها تحت تأثیر سفرنامه‌نویسان خارجی که به ایران بسیار سفر می‌کردند، دگرگون شد. برخورد نزدیک با اروپاییان که بسیاری‌شان برای طراحی و تحقیق در هنر و معماری و بررسی اوضاع و احوال ایرانیان، به سفرهای پرمخاطره می‌رفتند، نگاه نویسندگان و وقایع‌نگاران و حتی شعرا و دیگر هنرمندان را به سفر تغییر داد و سفرنامه‌نویسی، سنتی جدی شد؛ سنت و عادت مطلوبی که در دوره‌ی قاجار به اوج خود رسید و سفرنامه‌نویسی یا به اصطلاح آن روزگار روزنامه‌نویسی، سبک و شیوه‌ی نگارش خاص خود را در ادبیات فارسی به دست آورد.

با فاصله گرفتن از دوران صفویه، سفرنامه‌ها در قالب و موضوع تنوع پیدا کردند: گزارش سفرهای خارجی، سفرهای داخلی، سفر به عتبات عالیات شامل کربلا، نجف، کاظمین و سامرا و بالاخره گزارش سفر حج. البته تعداد گزارش‌ها و سفرنامه‌های حج و پس از آن عتبات عالیات نسبت به دسته‌های دیگر خیلی بیشتر است. سفر به حج و عتبات سفری پرزحمت و خطرناک بود که معمولاً نزدیک یک سال طول می‌کشید و آن چه در این سفرنامه‌ها نوشته می‌شد، دایرةالمعارفی بود از تجربه‌های گران بها برای خوانندگان و مسافران و منبع با ارزشی برای مورخان و جغرافی دانان و جامعه‌شناسان آینده.

به نظر می‌آید این نویسندگان، با نیازهای مردم به خوبی آشنا بودند و درک درستی از مخاطبان خود داشتند؛ چرا که اغلب آن‌ها بدون آشنایی با فنون ادبی، چنان با مهارت پای در داستان‌گویی می‌گذارند و مخاطبان را جذب خود می‌کنند که باورش دشوار است.

حاجیه شاهزاده خانم

کتابی که در دست دارید، تنها ماجرای یک سفر زیارتی نیست، بلکه داستان یک زندگی است. زندگی یک زن درباری که لایه‌ای ناپیدا را آشکار می‌کند. نام او را نمی‌دانیم، چون در تمام کتاب هیچ وقت او را به نام خطاب نمی‌کنند، اما براساس نوشته‌ی خودش از اصل و نسبش به خوبی آگاهیم. او دختر شاهزاده مبارک میرزا، نوه‌ی شاهزاده محمود میرزا و نوه‌ی فتحعلی شاه قاجار است و از سمت مادر نوه‌ی نادرشاه افشار محسوب می‌شود. زنی است باسواد، آشنا به شعر و ادبیات، هنرمند و قطعاً زیبا؛ چون آوازه‌اش به ناصرالدین شاه می‌رسد و در پانزده سالگی به نامزدی شاه درمی‌آید. این

نامزدی به انجام نمی‌رسد و آن‌طور که خودش می‌نویسد «بغض بزرگان مانع گردیده.» پس از سه سال نامزدی به هم می‌خورد و شاهزاده خانم در سن هجده سالگی به دستور ناصرالدین شاه به عقد عمادالملک، حاکم پنجاب و چند ساله‌ی بسیار ثروتمند و معتبر تون و طبس در می‌آید. پس از چند سال دشمنی‌های زنان دیگر عمادالملک و مرگ دو برادرش و دلتنگی‌های شاهزاده خانم او را به عزیمت به مکه و عتبات مصمم می‌کند. خودش در این باره می‌نویسد «به التماس خدمت سرکار عمادالملک عرض کردم که گرترحم می‌کنی، وقت است وقت. چون معزی‌الیه هم پیرو شکسته شده بودند و نهایت آنس را به من داشت و جدایی من خیلی برایشان ناگوار بود، از راه بزرگ منشی و کوچک نوازی که شیوه‌ی ذات حمیده صفات است، نمی‌خواست دل شکسته را بشکند. در ظاهر اذن مرخص و در باطن به توسط تمام مردم ممانعت می‌فرمود ولی ابداً از شدت دلتنگی گوش به حرف ناصحین نمی‌توانستم کرد.»

به هر صورت، شاهزاده خانم اذن سفر از همسر می‌گیرد و با تعداد اندکی همراه، در ۲۱ شعبان ۱۳۰۳ هجری قمری (۴ خرداد ۱۲۶۵) طبس را برای یک سال به قصد عتبات و سپس مکه ترک می‌کند. از همان آغاز سفرنامه می‌فهمیم راوی زنی باسواد و نکته‌سنج و تیزبین است که تمایلی به زیاده‌گویی ندارد. هر چند ثروتمند و سرشناس است اما جاده با او همان می‌کند که با دیگران. «از شدت گرما مثل ماهی بی‌آب می‌طپیم. خودم و تمام مردم نزدیک است هلاک شویم. هم ریگ است، هم کویر. ماه جوزا در گرمسیری آب میان کویرنمک، شنیدن کی بود مانند دیدن.»

آنچه بر سر این مسافران در مسیر طبس تا قصر شیرین می‌آید، به هیچ وجه قابل مقایسه با مشکلات خارج از مرز ایران و ادامه‌ی راه در دریا

نیست. تعدی و غارت کاروان زائران و اهانت و حمله به ویژه به زنان و شیعیان، خطرات و سختی‌هایی بوده که زائران خانه‌ی خدا باید به جان می‌خریدند. شاهزاده خانم در سرحد ایران و عثمانی، یعنی سرحد ایران و عراق امروزی، با راهزنان ایل چلابی روبه‌رو می‌شود. طایفه‌ای که از نظروی دزدی و غارت کاروان‌ها برای آن‌ها موضوعی عادی و بدون خجالت است. زائران آن روزگار از دوراه می‌توانستند به حجاز برسند، دریا و جبل برای عزیمت از طریق کشتی، زائران پس از رسیدن به بغداد یا موصل یا سامرا با کشتی‌های کوچک خود را به بصره می‌رساندند. سپس با کشتی بزرگ‌تر وارد خلیج فارس می‌شدند. برخی از کشتی‌ها که از خط ساحلی حرکت می‌کردند، توقیفی در بوشهر داشتند، پس از آن وارد اقیانوس هند می‌شدند و با دور زدن شبه جزیره‌ی عربستان و عبور از تنگه‌ی باب‌المندب خود را به بندر جدّه می‌رساندند. بار دیگر سوار بر کجاوه می‌شدند و به مکه و مدینه می‌رفتند.

مسیر جبل از کوفه در جنوب عراق آغاز می‌شد و از نجد می‌گذشت. این مسیر که در متون تاریخی به «راه زییده» یا «درب زییده» نیز نامیده شده، کوتاه‌تر اما پرخطر بود و زائران با مشکلاتی مانند کم‌آبی، گرما و ناامنی‌های برآمده از غارتگری اعراب بدوی ساکن در میان راه روبه‌رو می‌شدند. این مسیرها که گذشتن از آن‌ها حتی برای مردان قوی‌بنیه هم سخت و طاقت‌فرسا بود، همان خط سیری بود که شاهزاده خانم و همراهانش بایست از آن عبور می‌کردند. بنابراین سفرنامه‌ی شاهزاده خانم با ورود زائران به کشتی و سپس در راه بازگشت که از مسیر جبل اتفاق می‌افتد، رنگ و بویی دیگر پیدا می‌کند. ازدحام مسافران و به‌گل نشستن‌های مکرر کشتی و بدتر از همه مرگ و میر زائران و انداختن اجساد به دریا تا حمله‌ی راهزنان به

کاروان در راه جبل، چنان دقیق و شفاف توسط شاهزاده خانم توصیف شده که می‌توان تمام آن وقایع را بسیار واضح در ذهن مجسم کرد. استفاده‌ی درست و به‌موقع مؤلف از شعر، ضرب‌المثل و طنز و ذکر وقایع تاریخی با نثری ساده و روان را باید از جمله دلایل جذابیت سفرنامه دانست.

ویژگی‌های سفرنامه

در آخرین صفحه‌ی سفرنامه، یادداشتی به قلم ابوالقاسم عمادالممالک پسر محمدباقر عمادالملک، همسر شاهزاده خانم به تاریخ ۱۳۱۷ هجری وجود دارد که در آن تصریح می‌کند این سفرنامه، روزنامه‌ی سفر حاجیه شاهزاده خانم به مکه‌ی معظمه است که به قلم خود شاهزاده خانم نوشته شده است. از سویی در انتهای سفرنامه آمده که این نسخه به دستور شاهزاده خانم توسط میرزا محمدعلی الموسوی به تاریخ ذی‌قعدة ۱۳۱۷ هجری قلمی شده است. با توجه به تأکید شاهزاده خانم در برخی صفحه‌های سفرنامه و دستخط ابوالقاسم عمادالممالک مشخص است که اصل سفرنامه توسط شاهزاده خانم و در طول سفر نوشته شده اما بنا به دلایلی در سال ۱۳۱۷ هجری، چند سال پس از درگذشت همسر شاهزاده خانم، کاتبی به نام میرزا محمدعلی موسوی، نسخه‌ی اولیه را به دستور شاهزاده خانم رونویسی می‌کند. بنابراین باید توجه کرد تاریخ آغاز سفر ۱۳۰۳ هجری و تاریخ پایان آن یک سال بعد در ۱۳۰۴ هجری است و رونویسی از متن اصلی در ۱۳۱۷ هجری اتفاق افتاده است.

یکی از ویژگی‌های سفرنامه‌ی شاهزاده خانم حاشیه‌نویسی‌هایی است که با توجه به شباهت خط، بایست توسط ابوالقاسم عمادالممالک، پسر همسر شاهزاده، نوشته شده باشد و بنابراین اهمیت بسیاری دارد. در این

حاشیه‌ها اطلاعات بسیار کامل و دقیقی درباره‌ی شهرهای نام‌برده در متن آمده که نه تنها ارزش این سفرنامه را چند برابر می‌کند، بلکه منبع و مأخذ مفیدی برای آشنایی با موقعیت و تاریخ و اسامی قدیمی شهرهایی است که در مسیر این سفر قرار گرفته‌اند. به دلیل اهمیت این حاشیه‌ها، محل ارجاع آن‌ها را با اعدادی مجزا از اعداد پانویس در متن و داخل پرانتز مشخص کرده‌ایم و توضیحات را انتهای کتاب آورده‌ایم.

روش تصحیح

سفرنامه‌ی پیش رو یکی از اولین سفرنامه‌های زنان قاجاری است که در دست داریم. تا این زمان در فهرست سفرنامه‌های زنان دوره‌ی قاجار یک سفرنامه‌ی دیگر متعلق به شاهزاده مهرماه خانم، دختر فرهادمیرزا و ملقب به عصمت السلطنه به تاریخ ۱۲۵۸ قمری وجود دارد که تاریخش به پیش از این سفرنامه بازمی‌گردد. بنابراین سفرنامه‌ی شاهزاده خانم از لحاظ قدمت در مرتبه‌ی دوم قرار دارد.

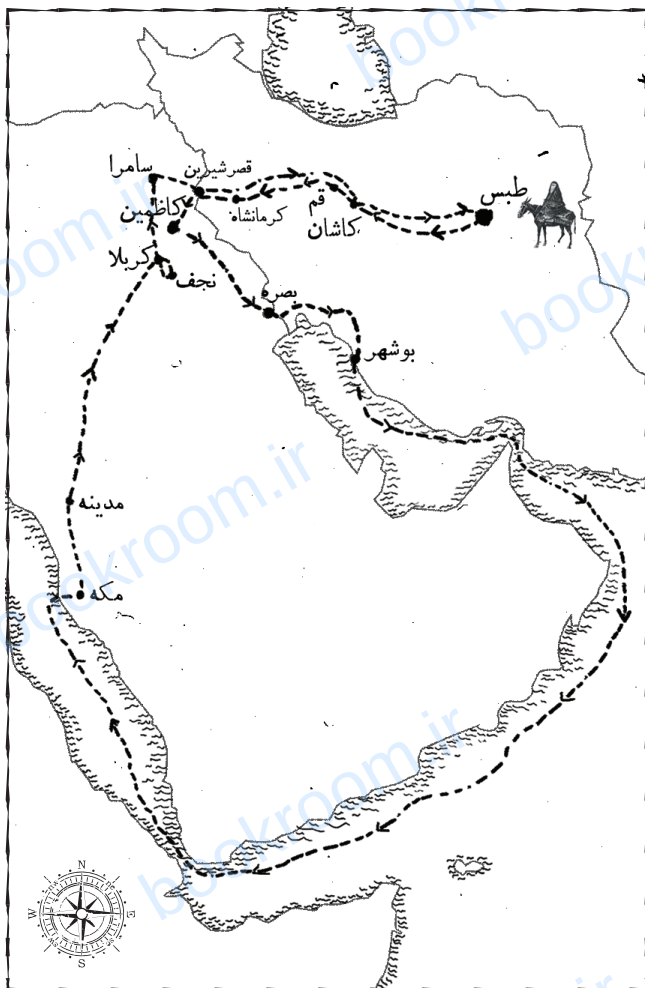
این کتاب بر اساس نسخه‌ی خطی سفرنامه‌ی شاهزاده خانم به شماره‌ی ۱۸۴۲۲ با عنوان «روزنامه‌ی سفر مکه» موجود در بخش نسخ خطی کتابخانه‌ی ملی ایران استنساخ، تصحیح و در چهار فصل تنظیم شده است. چون نام «روزنامه‌ی سفر مکه» عنوانی تکراری و مورد استفاده‌ی بسیاری از سفرنامه‌هایی از این دست بوده است، «سه روز به آخر دریا» را برای کتاب برگزیدیم. این سفرنامه پیش از این تصحیح و منتشر نشده است، بنابراین در تصحیح به متن اصلی وفادار مانده‌ایم و جز افزودن سجاوندی‌های ضروری و نشانه‌گذاری‌های لازم هیچ تغییری در کتاب داده نشده است. گفتنی است تمام نکته‌های ضروری در پی نوشت توضیح داده

شده‌اند و برای آشنایی خوانندگان با واژگان و اصطلاحاتی که امروزه از یاد رفته‌اند و یا کمتر استفاده می‌شوند، این واژگان را با توضیح کامل به همراه اعلام و فهرست نام‌ها انتهای کتاب آورده‌ایم.

در پایان باید از همکاران نشر اطراف که امکان چاپ این کتاب را فراهم کردند، تشکر و قدردانی کنم. برای آنان از خداوند سلامتی و توفیق روزافزون مسئلت دارم.

نازیلا ناظمی

زمستان ۱۳۹۷



مسیر سفر شاهزاده خانم قاجاری به مکه و عتبات

همراهان شاهزاده خانم

مادر
دختر محمد کاظم میرزا نوهی یزدان بخش میرزا ولیعهد شاه رخ شاه افشار و نوهی نادر شاه. او از شاهزادگان افشاری محسوب می شود و از طرف مادر از فرزندان خوانین ایروان بوده است. او را شاه باجی هم صدا می کنند.

حاجیه آقا
دختر امیر محمد ولی خان، برادر عماد الملک و همسر محمد حسین خان سرتیپ، پسر عمومی عماد الملک. این خانم به واسطه ی احترام پدرش به نام حاجیه ی آقای امیر و به اختصار حاجیه آقا یا آقا نامیده می شود.

امیر
پسر سه ساله ی حاجیه آقا.
برادر شاهزاده
برادری از همسر صیغه ای پدرش که چهار سال دارد و از قم همراه او می شود.

رجب
نوکر عماد الملک که از بچگی در خانه ی خان طیس بزرگ شده است. او با وجود بیماری با شاهزاده خانم همسفر حج می شود.

بی بی فاطمی
خدمه و همه کاره ی خانم است. زنی نمک پروده و شوخ که نمی تواند جلوی زبانش را بگیرد.

دولت
کنیز حبشی شاهزاده خانم که دست راست او در خانه داری است.

فیروزه
از کنیزهای قدیمی خان عماد الملک است. سن بالایی دارد و همیشه بیمار است.

والصلوة والسلام على أشرف المخلوقين محمد وآل
علي آلائهم وتحالفهم ومنكري فضائلهم إلى يوم الدين
روزنامه ایست که از سفر خیرتیت اثر مکه معظمه زادهم اند
ویم که انشاء الله یادگار بماند نسب این بنده بدروا
شاهزاده مبارک میرزا پسر توابع قمرکاب شاهزاده
مرحوم فتح شاه خاقان مغفور میرور از طرف والده نو

نسب این بنده و اذن حضرت والا



عمادالملک در شبی به من فرمودند که «تو گمان می کنی هر جای عالم به همین مقرر
حکومت و ریاست است، هزار زحمت دارد. می ترسم جایی گرفتار شوی و گریه
کنی که نه من باشم، نه پدرت.»

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين
 والحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الجنة للموحدین و النار
 للمشرکین و الصلوة و السلام على اشرف المخلوقين محمد^ص و آله اجمعين
 و لفته الله على اعدائهم و مخالفينهم و منكرى فضائلهم الى يوم الدين،
 و بعد، اين روزنامه‌ای است که از سفر خيريت اثر مکۀ معظمه
 زادهم الله شرفها می‌نويسم که انشاء الله يادگار بماند.

نسب اين بنده: پدر والاگهرم نواب شاهزاده مبارک ميرزا، پسر نواب
 قمر رکاب، شاهزاده محمود ميرزا^{(۱)*} ابن مرحوم فتحعلي شاه خاقان
 مغفور مبرور. از طرف والده، نوۀ نصرالله ميرزای ولی نعمت، پسر شاهرخ
 شاه، نوۀ نادرشاه‌اند. مردی مرتاض و مقدس و عابد بوده‌اند، به شدتی که
 خواب‌نما شده بود. آب وضو و نیم خورده‌شان را جهت استشفای مريض‌ها
 می‌برده‌اند و صحت می‌یافتند.

والده‌ام صبیۀ محمدکاظم ميرزا نوۀ یزدان‌بخش ميرزا، ولیعهد شاهرخ شاه
 مبرور است، از طرف مادر اولاد خوانین ايرواني می‌باشند. اين بنده درگاه
 ائمه، در اول طفوليت چون اندک شعوری بخشندۀ بی منت عنایت فرموده،

* کلماتی که روبه‌رویشان عددی در پرانتز آمده، در فصل «حاشیۀ ابوالقاسم عماد الممالک»
 توضیح داده شده‌اند.

صاحب خط و سواد و هنر و کمال شدم، آوازه به گوش خاقان سعید شهید ناصرالدین شاه رضوان جایگاه رسید.

چون مسکن مألوف پدر مادرم در بلده قم بود، اعلیحضرت شاهنشاه مبرور بنده را با پدر و مادر احضار به دارالخلافت طهران فرمودند، به نامزدی مشرف نمودند.

قریب سه سال این حرف امتداد به هم پیوسته رسانید. چون مقدّر نبود، بغض بزرگان مانع گردیده، برهم خورد و بعد از خواستگاری های زیاد که بیان آن ها اسباب طول کلام می شود، به حکم اعلیحضرت شاهنشاه به عقد زوجیت عمادالملک وکیل حاجی باقرخان، حکمران بلده تون (۲) و طبس (۳) مفتخر گردیدم.

این امیر بزرگ به سن پنجاه سال بیشتر بود، بنده به سن هجده سال. خیلی هم از این وصلت شاکر دولت و خوشوقت بودند، چون خدمتش صاحب خدمات و شئون در این دولت ابد مدت بود. اباعنجد به حکمرانی این ملک سرافراز و برقرار و نوکرهای قدیم دولخواه و مورد مرحمت پادشاهان قاجاریه بوده اند. هم بسیار متمول بود، هم متعدد زن و بچه داشت.

تصور بفرمایید یک نفر بچه غریب که چهل منزل از یار و دیار و پدر و مادر دور شود و در همچون خانه پر دشمنی واقع شود، چقدر صدمه می خورد. اگرچه خود سرکار عالی نهایت مرحمت و جانبداری را می فرمودند ولی هرگز دلخوش نبودم. چون صاحب اولادی هم نشدم، تمام دلخوشی ام بسته به وجود دو برادر مادر پدری خودم بود که گاهی طبس، گاهی طهران بودند. والده ام را هم بردم طبس، از بدبختی این دو برادر مقبول معقول عذیم المشاكل هم یکی در سن بیست و هفت سالگی،